

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۱۹ اپریل ۲۰۱۷

تصحیح، تنظیم و شرح لغات: خ. معروفی

دیوان

"عبدالله شهاب تُرشیزی هروی"

۲۶۷

مُلحدنامه

-۳۳-

فارغ شدن خان از داستانِ یازده رُخ

سر^۱ کونیان، خان حمدان پرست ز آورد و بُرد^۲ یلان چون، برست
ازان متکِّس سر برآورد، شاد ز جا جَست و بر جای خویش ایستاد
ازو ییک شتروار^۳ آب منی فرو ریخت، بر مُسند سوزنی
ز مجلس روان شد به سوی حَرَم دو پا لنگ لنگان، کمر گشته، خم
به هر سو، که لرزنده رفتی چو بید زمین زو شدی، سرخ و زرد و سفید

^۱ - "سر" در معنای "سرکرده" و "سردار" و "سردسته" و با حساب عربی "رئیس" است.

^۲ - "آورد و بُرد" یا "بُرد و آورد" در معنای "گیر و دار" باشد و "یل" معنای "پهلوان" را می دهد، که "یلان" جمع آن است.

^۳ - "شتروار": ترکیب دری و در معنای "یک بار شتر" یا "آنچه به بزرگی یک بار شتر باشد" - همان قسمی، که "خروار" اصلاً در معنای "یک بار خر" است.

^۴ - "مُسند" (بر وزن "مفعل"): کلمه عربی و اسم مکان و در معنای "جایگاه" و "کرسی" و "تخت" - اصلاً در معنای "جای استناد" است. و "سوزنی" در معنای قیمتی و گرانبهاست؛ در اصل باید با "دوخت سوزن" سر و کار داشته بوده باشد و هیئت "زردوزی" آن از همه گرانتر است.

برفت و به منزلگه خود بخت
سحرگه برآمد به هرگوشه^۵ غو
حکایات پیران و گودرز^۱ پیر
که باغ نظر دایم آباد باد

دهان خشک و کون گشته با درد جفت
که شد یازده رخ، دگر باره، نو
رو از مصطفی خان کنون یاد گیر
نمودار^۷، دشت گُـناباد باد

^۵ - "غو" (بر وزن "نو"): کلمه عربی و در معنای "غریب کردن" و "خروش برپا نمودن" و یا "فریاد زدن" است. و ترکیب "غوغا" نیز از آن برخاسته است. به حدس من، "غاء" باید ماضی مطلق مصدر "غو" باشد و بدین حساب "غوغاء"، که در زبان دری هیئت "غوغا" را گرفته، مرکب است از دو فعل "غو" و "غاء" (غا)؛ و "غو زدن" و "غوغو کردن" سگ، بهترین مثال جهت شرح کلمه "غو" در زبان ما تواند بود.

^۱ - "پیران" و "گودرز" از جمله نامهای داستانهای شهنامه فردوسی هستند.

^۷ - "نمودار" مخفف "نمودار" است، که آن هم مخفف "نمودارنده" باشد. "نمودار" به حساب امروزی به "نماینده" و "بیانگر" و "سمبول" اطلاق می گردد؛ گرچه "نمودار" معنای "نمایان" را نیز دارد.